به مناسبت اول خرداد روز بزرگداشت علامه صدرالمتألهین

ملاصدرا مبتکر بزرگ اسلامی

علی قنبریان

متون علمی از بین کتاب‌های یونانی، ایران باستانی، هندی، و... به عربی برگردان شد و متفکران مسلمان همچون ابونصر فارابی، شیخ‌اشراق، ابن‌سینا، خواجه نصیرالدین طوسی و ملاصدرا با مطالعهٔ آثار مذکور و همچنین با تمسک به معارف ناب و ارزشمند حِکمی قرآن و روایات، شالودهٔ فلسفهٔ اسلامی را بنیان نهاده و فروعات آن را افزایش دادند تا جایی که برخی از مسائل جدید که هیچ سابقه‌ای در حکمت‌ها و فلسفه‌های پیشین نداشت بر آن افزودند.

۱ خرداد روز بزرگداشت ملاصدرا (۹۷۹ق ـ ۱۰۴۵ق) است. به این مناسبت در مقاله حاضر به تبیین و بررسی زندگانی و آرا و اندیشه‌های این فیلسوف بزرگ می‌پردازیم.

* * *

زندگی‌نامه

حکمت متعالیه توسط محمدبن‌ابراهیم قوامی شیرازی مشهور به صدرالدین شیرازی، آخوند، ملاصدرا و صدرالمتالهین تاسیس شد. وی در سال ۹۷۹ قمری متولد و در سال ۱۰۴۵ قمری در بصره وفات یافت. او در شهر شیراز در خانواده‌ای متمکن به دنیا آمد. پدر او یکی از وزرای دوره صفویه بود. ملاصدرا تنها فرزند خانواده،تحت عالی‌ترین مراقبت‌ها رشد کرد و از بهترین تعلیم و تربیت ممکن در زادگاهش برخوردار بود. پس از رسیدن به سن رشد و تکمیل تحصیلات مقدماتی و بعضی از سطوح فقه و اصول به قزوین و سپس اصفهان که پایتخت و دارالعلم زمان صفویه بود، مسافرت کرد و در علوم نقلی پیش شیخ بهاءالدین محمد عاملی (۹۵۳-۱۰۳۱ق) که از نوادر و مفاخر روزگار بود، حضور یافت (شیخ بهاءالدین محمد عاملی مشهور به شیخ بهایی از دانشمندان بزرگ عصر صفویه و شیخ‌الاسلام شاه عباس است) و علوم عقلی را نزد فیلسوف شهیر، سیدمحمدباقر استرآبادی مشهور به میرداماد (۹۶۹-۱۰۴۱ق) که ملاصدرا در مناسبت‌های مختلف، از او به عظمت یاد کرده است، فراگرفت (صدرالدین شیرازی «ملاصدرا»، شرح اصول کافی، ج۱، ص۲۱۳).

بعداز تکمیل تحصیلات علوم عقلی، به مطالعه و تفحص و تعمق در آثار حکما و فلاسفه و عرفا و متکلمان پرداخت و بر آراء و افکار پیشینیان مسلط گشت و پس از اطلاع کامل از آثار قدما و متأخران در مسائل الهی و مباحث حکمی، دست به اجتهاد و اظهارنظر زد اما متأسفانه آماج حملات علمای ظاهرگرا قرار گرفت، تا جایی که برخی از آنها وی را تکفیر کردند. از همین رو رهسپار روستای کهک (قریه کوچک و دورافتاده‌ای در حوالی قم) شد. او در مقدمه اسفار، چنین می‌گوید:

«من در آغاز جوانی به اندازه توان در فلسفه الهی صرف نمودم... و در دریای ژرف حکمت، صدف‌های علمی یافتم که استوار بر ستون‌هایی از براهین محکم و پر از جواهر... زمانی دراز با خود گفت‌وگو و کنکاش نمودم... تا این صدف‌های گرانقدر را شکافته و مروارید غلطان را از آن بیرون کشم... و کتابی جامع تصنیف نمایم که فراگیر آنچه در کتب پیشینیان یافته‌ام باشد... اما روزگار بازدارنده، مانع کارم شد و از هدفم باز می‌داشت. می‌دیدم زمانه از روی دشمنی، دل بر تربیت نادانان و فرومایه‌گان بسته و آتش جهالت و گمراهی از بدحالی و پستی رجال سر بر کشیده است. من، گرفتار مردمی گشته‌ام که فهم و دانش از افق وجودشان غروب کرده و دیدگانشان از نگرش به انوار حکمت و رازهای آن بسان خفاشها از دیدن روشنایی معرفت عاجزند... وقتی وضعیتم را چنین دیدم... در یکی از شهرها منزوی گشته و با گمنامی و شکسته‌بالی به گوشه‌ای خزیده... نه درسی گرفتم و نه کتابی تألیف کردم زیرا تصرف در علوم و صنایع و بیان مباحث و دفع مشکلات و روشن کردن مقصود و رفع دشواری‌ها نیازمند تصفیه اندیشه و زدودن خیال.... پس از گذشت دورانی مدید از عزلتم جانم به‌سبب مجاهدات زیاد، به فروغ نورانی نور گرفت و قلبم به‌علت فراوانی یافته‌ها، شعله‌ور شد و در پی آن انوار ملکوت بر آن تابیده شد... رموزی برایم کشف شد که تا حالا منکشف و آشکار نشده بود...» (صدرالدین شیرازی «ملاصدرا»، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ج۱، ص۴)

بنابراین زندگی علمی ملاصدرا به سه دوره مشخص تقسیم می‌شود:

مرحله اول: دوره آموزش و تحصیل و تتبع در شیراز و اصفهان؛

مرحله دوم: ریاضت و تزکیه نفس در کهک، که در این دوره خود را به‌طور کامل وقف زندگی معنوی کرد؛

مرحله سوم: دوره تألیف، نگارش و تدریس که به‌منزله محصول دو دوره گذشته وی است.

ملاصدرا صاحب ابتکارها و تحقیقات عمیقی است. او آشنا به مبانی فکری حکیمان و فیلسوفان یونان و ایران قبل از اسلام بود و همچنین تفکر فلسفی بعد از اسلام مانند مشاء و اشراق را کامل می‌شناخت و بر آنها شرح‌های مهمی نگاشته است. او در کلام شیعی و سنی بویژه آثار غزالی و امام فخرالدین رازی تخصص داشت و سرانجام از همه مهم‌تر آنکه احاطه بر تعالیم تصوف و عرفان ابن‌عربی داشت. او توانست با ارائه تلفیقی نوین از همه آنها، فلسفه بدیع و مکتبی متجانس و سیستمی همخوان را که اجزای آن هریک به‌طور دقیق در جایگاه خاص خویش واقع شده است پدید آورد و چشم‌انداز عقلی جدیدی را ایجاد کند که به حکمت متعالیه شهرت یافت (محمد رازآبادی، مرگ از دیدگاه اگزیستانسیالیسم و حکمت متعالیه: با تأکید بر رویکرد قرآنی پیروان حکمت متعالیه، ص۱۰ـ۱۲)

ملاصدرا آثار بسیاری در قالب تألیف و شرح دارد. شهرت آثار وی،ما را از معرفی آنها بی‌نیاز می‌کند. یکی از آثار وی «شرح هدایهٔ الحکمهٔ» است. کتاب «هدایهٔ الحکمهٔ» اثر اثیرالدین ابهری بوده و در سه بخش منطق، طبیعی و الهی است. بر بخش فلسفی این کتاب شروح و حواشی متعددی نوشته‌اند (کریم نیرومند، تاریخ پیدایش تصوف و عرفان: عرفا و حکمای استان زنجان، ص۳۰۹ـ۳۱۱). معروف‌ترین آنها دو شرح است: یکی شرح قاضی کمال‌الدین میرحسین‌بن‌معین‌الدین میبدی (د۹۰۹ق) که بارها به همراه حواشی تنی چند از علما و فضلا در هند، استانبول و تهران به طبع رسیده است و دیگری شرح صدرالمتألهین شیرازی (د۱۰۵۰ق) که مفصل‌تر از شرح میبدی است و بارها با حواشی و تعلیقات دانشمندان چاپ سنگی شده است.

حکمت متعالیه

غایت و هدف فلسفه (حکمت الهی) دو چیز است:

الف) شناخت موجودات به‌نحوِ کلّی.

ب) تشخیص موجود حقیقی از موجود غیرحقیقی (سیّدمحمّدحسین طباطبایی، آموزش آسان فلسفه: ترجمه و تلخیص کتاب بدایهٔ‌الحکمهٔ به‌صورتِ پرسش و پاسخ، ص۹).

بنابراین فلسفه از تمامی علوم عامّ‌تر است، زیرا موضوع آنکه موجود است، عامّ‌ترین موضوعات است و همه‌چیز را شامل است (سیدمحمدحسین طباطبایی، نهایهٔ الحکمهٔ، ص۵)

فلسفهٔ اسلامی به سه شاخهٔ عمدهٔ‌اشراق، مشأ و حکمت متعالیه تقسیم می‌شود و از این میان آموزه‌های حکمت متعالیه به عرفان نزدیک‌تر و هم‌سوتر است.

الف) فلسفهٔ‌اشراق

مؤسس مکتب‌اشراق، شهاب‌الدین یحیی‌بن حبش‌بن امیرک ابوالفتوح سهروردی است.اشراق در لغت به معنای روشن کردن و نور دادن است و نزد حکما عبارت است از: ظهور انوار عقلی و درخشش و رسیدن آنها به روان‌های کمال‌یافته و وارسته از مواد و اجسام. به بیان دیگر، عبارت است از فلسفهٔ مبتنی بر اشراقی که کشف است. این حکمت، حکمت‌اشراقیان ایرانی است. مقصود آنان نیز همان‌اشراق به معنای ذوق و کشف است. از این جهت بین حکمت‌اشراق و حکمت مشرقی که ابن‌سینا از آن سخن گفته است، فرقی نیست. زیرا مقصود از شرق، سرچشمهٔ رمزی تابش نور است. حکمت‌اشراق با فلسفهٔ ارسطویی متفاوت است، زیرا حکمت‌اشراق متکی بر ذوق و کشف و شهود است، درحالی‌که فلسفهٔ ارسطویی متکی بر استدلال عقلی است. اکتسابِ معرفت، در فلسفهٔ ابن‌سینا، با احساس، تخیل و وهم به حد کمال نمی‌رسد بلکه کمال آن به ادراک عقلی است و بالاترین درجات عقل انسانی، عقل مستفاد است که معارف را به طریق‌اشراق از عقل فعال کسب می‌کند (جمیل صلیبا و منوچهر صانعی دره‌بیدی، فرهنگ فلسفی، ص۱۴۲).

ب) فلسفهٔ مشاء

مشاء یعنی بسیار راه‌رونده و مشائی به معنای ارسطویی است. پیروان ارسطو از این جهت به این عنوان نامیده شده‌اند که او شاگردان خود را در حال راه رفتن تعلیم می‌داد (جمیل صلیبا و منوچهر صانعی دره‌بیدی، فرهنگ فلسفی، ص۵۹۰). نماینده و مربی سترگ فلسفهٔ مشاء در عالم اسلام، ابوعلی سینا است.

برخی از حکما در تحریر مسائل مهم فلسفی و تدوین کتب علمی، قدرت خاص دارند و مباحث علمی را به سبکی عالی و مقرون با ابتکار و تصرف در مبانی علمی به سلک تحریر درمی‌آورند. شیخ رئیس‌و فارابی از این دسته از فلاسفه به شمار می‌روند. شیخ، فلسفه مشّاء را با اسلوبی عالی و توأم با تحقیق و تدقیق و جامع‌الاطراف، تألیف نموده است (شیرازی، صدرالدین «ملاصدرا»، سه رسائل فلسفی، ص۳۹ـ۴۰).

در تداوم حرکتی که فارابی آغاز کرد، شیخ‌الرئیس‌بوعلی سینا (۳۷۰- ۴۲۸ق) فلسفهٔ اسلامی را در قالب فلسفهٔ مشّاء به اوج شکوه و اقتدار خود رسانید. او تلاش کرد تا با رفع کاستی‌های مبنایی و متدیک حکمت ارسطویی که در فلسفهٔ اسلامی به بار نشسته بود، فلسفهٔ اسلامی را استحکام بخشد (غیاث‌الدین دشتکی شیرازی،اشراق هیاکل‌النور، ص۳۴)

ج) حکمت متعالیه

ملاصدرا، حکیم نامدار ایرانی، بنیان‌گذار فلسفه‌ای است که خود، آن را در دو اثر نامدار خویش، الحکمهٔ المتعالیه فی الاسفار العلیهٔ الاربعهٔ و الشواهد الربوبیه، حکمت متعالیه خوانده است و برای کتاب خود برگزیده است. حکمت متعالیه ریشه در کلام خداوند و اندیشهٔ حکما، عرفا و متکلمان اسلامی دارد و این مسئله به آن اهمیت و عمق ویژه‌ای بخشیده است (محمد رازآبادی، مرگ از دیدگاه اگزیستانسیالیسم و حکمت متعالیه: با تأکید بر رویکرد قرآنی پیروان حکمت متعالیه، ص۳). در نظر ملاصدرا حکمت ،آن است که بر وحی و قول معصوم استوار باشد و آنچه از علوم که این ویژگی را نداشته باشد قابل اعتنا و اعتماد نیست.

معروف است ملاصدرا عنوان «حکمت متعالیه» را برای فلسفهٔ خودش از یکی از عبارت‌های ابن‌سینا اخذ کرده است. اصطلاح حکمت متعالیه را اولین‌بار ابن‌سینا در کتاب‌اشارات آورده است: «سپس اگر چیزی که نوعی رأی و فکر بیانگر آن است، و آن نظر جز برای راسخان در حکمت متعالیه آشکار نیست.» (خواجه نصیرالدین طوسی، شرح الاشارات و التنبیهات مع المحاکمات، ج۲، ص۴۱۷) و خواجه نصیرالدین طوسی در شرح آن می‌نویسد: «اینکه ابن‌سینا این مسئله را حکمت متعالیه دانسته، به‌علت آن است که حکمت مشائین، حکمت بحث و نظر محض است، ولی این مطالب و امثال آن از طریق بحث و نظر همراه با کشف و ذوق تمام می‌گردد. بنابراین حکمتی که مشتمل بر کشف و ذوق است، حکمت متعالیه نام نهاده است.» (خواجه نصیرالدین طوسی، شرح‌اشارات، ج۳، ص۴۰۱)

دربارهٔ وجه تسمیهٔ متعالیه دو نظر است:

الف) برخی از دانشمندان گویند (مهدی حائری یزدی، مجلهٔ ایران‌شناسی، ص۷۱) بدان جهت ملاصدرا حکمت خود را متعالیه نامیده است که به زبانی بالاتر از زبان فلسفهٔ معمولی مشاء واشراق سخن گفته است. وی تفوق و تعالی آن را به این می‌داند که ملاصدرا برخلاف فلاسفهٔ دیگر محور کل فلسفهٔ خود را بر وجود نهاده است که وجود را اصیل می‌داند و کلیهٔ مسائل فلسفهٔ الهی را با دیدگاه خاص خود در باب اصالت وجود و وحدت آن حل می‌کند. چنانکه خواهید دید از دیدگاه او همه‌چیز، مراتبِ وجود است. اسماءالله، صفات و افعال هم مراتبی از وجودند.

ب) بعضی دیگر براساس جامعیت فلسفهٔ ملا صدرا، متعالی بودن را توجیه کرده‌اند، زیرا تلفیق بین مشاء،اشراق و آیات و روایات است. فلسفهٔ ملاصدرا تلفیقی است از حکمت ذوقی و بحثی، عرفان و آیات و روایات و از این رو پاره‌ای او را حکیم التقاطی می‌دانند؛ درحالی‌که در واقع چنین نیست. ملاصدرا از حکمت ذوقی هم از شاخهٔ یونانی آن یعنی اندیشه‌های افلاطون و فیثاغورس و رواقیان و هم از شاخهٔ اسکندرانی آن یعنی اندیشه‌های نو نوافلاطونیان و نو رواقیان و هم از شاخهٔ ایرانی آن یعنی اندیشه‌های شهاب‌الدین سهروردی بهره گرفته است و از سوی دیگر از اندیشه‌های ارسطو بنیان‌گذار حکمت مشاء و پیروان او در یونان و تمدن اسلامی که وارث کل حکمت مشاء (فارابی و ابن‌سینا) است، نیز بهره‌ها برده است و علاوهٔ بر آن، از سخنان عارفان بزرگی مانند حلاج، بایزید و محی‌الدین استفاده کرده است و چون فیلسوفی است مسلمان ، در جهت حکمت ایمانی توجه کامل به مفاد آیات و روایات داشته است اما نقل اندیشه‌های بزرگان فلاسفه و عارفان و اهل کلام، به این معنا نیست که فلسفهٔ او فلسفهٔ تلفیقی است (سیدجعفر سجادی، فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا، ص۱۰ـ۱۱).

ملاصدرا در سال ۱۰۵۰ قمری وفات کرده است و در دورهٔ صفویه کتاب «اسفار» را نگاشت ولی دستگاه فلسفی حکمت متعالیه چند قرن بعد و در زمان قاجار، در کنار دو قسم دیگر قرار گرفت. حکمایی همچون ملا هادی سبزواری (۱۲۱۲-۱۲۸۹ق) و فلاسفهٔ متأخر از وی مانند قمشه‌ای، جلوه، زنوزی، با تدریس اسفار و دیگر کتاب‌های ملاصدرا، حکمت متعالیه را بر سر زبان‌ها انداختند. دلیل ما بر این مدعا آن است که علامه محمدباقر مجلسی (مجلسی دوم) (۱۰۳۷ـ۱۱۱۰ق) که از معاصران ملاصدرا است و در برخی از کتاب‌هایش به عرفا و فلاسفه تاخته است، نامی از ملاصدرا و حکمت متعالیه نمی‌برد. بالاتر از آن اینکه علامه محمدکاظم هزارجریبی (متوفای ۱۲۳۷ قمری) که زندگانی‌اش مصادف با دو سلسلهٔ پادشاهی زندیان (۱۱۶۳ـ۱۲۰۹ق) و قاجاریان (۱۲۰۹ـ۱۳۴۴ق) بود، در کتاب‌ها و رساله‌هایش نامی از ملاصدرا نبرده است. هزارجریبی که با تیغ نقد خویش بسیاری از فلاسفه و عارفان ریز و درشت را به خون غلطانده، چطور وزنه سنگینی همچون ملاصدرا را که دارای دستگاه فلسفی است، فراموش کرده است!؟

مخالفت با برخی از اندیشه‌های ملاصدرا

در طول تاریخ برخی از دانشمندان با نظریات عرفا و فلاسفه مخالفت کرده‌اند؛ تا آنجا که آنها را متهم به کفر کرده‌اند. بررسی صحت و سقم ادعای آنان خارج از گنجایش مقاله حاضر است. به‌عنوان نمونه، ملاصدرا و برخی از فلاسفه قاعدهٔ معروف «انّ الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» (از وجود واحد، فقط یک چیز صادر می‌شود) (صدرالمتألهین، الحکمهٔ المتعالیهٔ فی الاسفار العقلیهٔ الاربعهٔ، ج۲، ص۳۳۲) را مطرح کرده‌اند. برخی از دانشمندان اسلامی این قاعده را قبول نمی‌کنند زیرا آنان لوازم این نظریه را از کفریات می‌دانند. به نظرشان قائل شدن به این نظریه، نتایج نادرستی همچون نفی اسماء الهی، ارسالِ رسل و ثواب و عقاب از سوی خدا را در پی دارد. اما این تالی‌های باطل هیچ‌کدام از این نظریه نیست. زیرا مصدر تمامی امور، خداوند متعال است؛ بی‌واسطه یا با واسطه.

حکمت متعالیه، نام فلسفه اصیل و ابتکاری ملاصدرا است که بر وجود و تحلیل‌های وجودی استوار شده است و با اصالت وجود آغاز شده و این مسئله تمام فلسفه او را در بر گرفته است. این نگاه به هستی قدرت تحلیل همه مسائل را در دستگاه و فلسفه او ممکن می‌سازد.

محمدکاظم هزارجریبی (متوفای ۱۲۳۷ق) از دانشمندان اسلامی است که با برخی از آراء و نظریات فلاسفه و عرفا مخالفت کرده است. وی در رسالهٔ «منبّه‌المغرورین» برخی از نظریات فلاسفه را نقد کرده است:

«یکی از اعتقادات باطلهٔ فلاسفه این است که ایشان فعل خدا را منحصر دانسته‌اند در عقل اوّل و گفته‌اند که عقل اوّل از صانع صادر شده است بر وجه ایجاب یعنی حقّ‌تعالی قادر بر ترک آن نبود مانند آتش العیاذ بالله که قادر بر ترک سوختن نیست و فرقی که ایشان در میان صانع و آتش کرده‌اند، آن است که [آتش] علم بر فعل خود ندارد و صانع علم دارد... و این قول کفر صریح است زیرا که این امر مخالف اجماع اهل اسلام و احادیث متواتره و نصوص قرآنی است.» (نسخهٔ خطی منبّه‌المغرورین، کتابخانهٔ ملی، ش: ۳۲۱۴۹ـ۵)

از لوازم فلسفه و حکمت، ژرف‌نگری و دقّت علمی است و تحقیقات مسئله‌محور فرع بر آنهاست. البته این به آن معنا نیست که هرچه در فلسفه آمده و فیلسوفان به آن رسیده‌اند، مطابق با حقیقت باشد. برخی افراط کرده و نسبت کفر و زندیق به فلاسفه داده‌اند مانند هزارجریبی. به نظر نگارنده این‌گونه سوگیری‌ها غیرمفید بلکه مُضرّ بوده است زیرا جامعه را از فواید و دستاوردهای فلاسفه محروم می‌کند.

امام خمینی در کتاب شرح چهل حدیث گلایه‌های خویش را از نقد غیرعلمی دانشمندانی همچون ملاصدرا این‌گونه بیان می‌کنند: «جناب صدرالمتألهین را، که سرآمد اهل توحید است، زندیق می‌خوانیم و از هیچ‌گونه توهینی دربارهٔ او دریغ نمی‌کنیم. از تمام کتاب‌های آن بزرگوار مختصرمیلی به مسلک تصوف ظاهر نشود – بلکه کتاب کسر اصنام الجاهلیهٔ فی الردّ علی الصوفیهٔ نوشته- [با این حال] او را صوفی بحت می‌خوانیم. کسانی که معلوم‌الحال هستند و به لسان خدا و رسول ملعونند می‌گذاریم، کسی [را] که با صدای رسا داد ایمان به خدا و رسول و ائمه هدی(ع) می‌زند لعن می‌کنیم! من خود می‌دانم که این لعن و توهین‌ها به مقامات آنها ضرری نمی‌زند؛ بلکه شاید به حسنات آنها افزاید و موجب ارتفاع درجات آنها گردد؛ ولی اینها برای خود ماها ضرر دارد و چه بسا باشد که باعث سلب توفیق و خذلان ما گردد.» (امام خمینی، چهل حدیث «اربعین حدیث»، ص۴۵۶).

کیفیت استدلال‌ورزی ملاصدرا

استدلال (Argumentation) در اصطلاح علوم عقلی عبارت است از: انتقال از چند معلوم تصدیقی به یک مجهول تصدیقی. (محسن غرویان، آموزش منطق، ص۱۱۳) ملاصدرا در آثار خویش علاوه‌بر استدلال عقلی از کشف و شهود نیز استفاده کرده است اما آن را در برابر کشف و شهود، حائز معرفت ضعیف خوانده است:

«فالعلم بها امّا ان یکون بالمشاهدهٔ الحضوریهٔ او بالاستدلال علیها بآثارها و لوازمها فلا تعرف بها الّا معرفهٔ ضعیفهٔ.»... از استدلال، غیر از معرفت ضعیف به‌دست نمی‌آید. (صدرالدین شیرازی «ملاصدرا»، الحکمهٔ المتعالیهٔ فی الاسفار العقلیهٔ الاربعهٔ ، ج۱، ص۵۲)

حکمت متعالیه که به معنای حکمت برتر و متعالی است بدان جهت به مکتب ملاصدرا اطلاق می‌شود که هم از لحاظ آموزه‌ها و محتوا و هم به‌لحاظ روش و مشرب، حکمتی برتر است:

الف)از لحاظ آموزه‌ها و محتوا

بدان جهت که دستگاه سازوار هستی‌شناختی را ارائه کرده است که دارای ساختاری هماهنگ و از انسجام درونی خاصی بهره‌مند است. فلسفه‌ای که اجزاء آن همانند حلقات به هم تنیده، لازمه یکدیگر و دارای یک هویت واحده می‌باشد.

حکمت متعالیه، نام فلسفه اصیل و ابتکاری ملاصدرا است که بر وجود و تحلیل‌های وجودی استوار شده است و با اصالت وجود آغاز شده و این مسئله تمام فلسفه او را در بر گرفته است. این نگاه به هستی قدرت تحلیل همه مسائل را در دستگاه و فلسفه او ممکن می‌سازد. استاد مطهری در مورد فلسفه ملاصدرا می‌نویسد:

«فلسفه ملاصدرا از یک نظر به منزله چهارراهی است که چهار جریان یعنی حکمت مشائی ارسطویی و سینایی و حکمت‌اشراقی سهروردی و عرفان نظری محی‌الدین و معانی و مفاهیم کلامی با یکدیگر تلاقی کرده و مانند چهار نهر سر به هم آورده، رودخانه خروشانی ساخته است. از نظر دیگر به منزله «صورتی» است که به چهار عنصر مختلف پس از یک سلسله فعل و انفعال‌ها اضافه شود و به آنها ماهیت و واقعیت نوین بخشد که با ماهیت هریک از آن مواد، صورتاً مغایر است. فلسفه صدرا یک جهش است که پس از یک سلسله حرکت‌های مداوم و تدریجی در معارف عقلی اسلامی رخ داده است.» (مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج۱۴، ص۵۱۲).

فلسفه وجودی ملاصدرا موجب شده است که با بازآفرینی تمام مسائل فلسفی گذشته، تحلیل‌ها و پاسخ‌های جدیدی به‌دست آید که در گذشته نبوده است و همچنین با این نگاه وجودی عمیق مسائل جدیدی را طرح کند که در نظام‌های فلسفی گذشته هرگز مطرح نبوده است. ملاصدرا در کتاب ارزشمند «اسفار» بارها به کتب ابن‌عربی استشهاد کرده و از آن نقل قول می‌کند.

ب) از لحاظ روش و مشرب

حکمت متعالیه به‌لحاظ روش و مشرب نیز حکمت برتر است زیرا حکمای پیش از صدرالمتألهین، هرکدام عمدتاً از یک راه به پژوهش و تبیین نظریات خود پرداخته‌اند؛ چنانکه حکمت مشاء عقل‌محوری را برگزید و حکمت‌اشراق کشف و شهود را و متکلمان نیز با ظواهر کتاب و سنت، بحث و جدال را سرلوحه کار خود قرار دادند؛ اما صدرالمتألهین هر سه این عناصر را به هم متصل و مربوط ساخت. بنابراین عقل، کشف و شرع، به‌عنوان سه رکن حکمت متعالیه، محورهای بحث و تحقیق ملاصدرا شدند. از این رو می‌توان بیان کرد که سه اصل اساسی که حکمت متعالیه بر آن متکی است:اشراق یا شهود، دلیل یا برهان عقلی و دین یا وحی است که با در آمیختن معرفت برگرفته از این منابع، نظام تلفیقی ملاصدرا حاصل شده است. هدف این نظام تلفیقی، هماهنگ کردن معرفتی است که از طریق عرفان، برهان و علوم دینی، برای بشر قابل دسترسی است. حکمت متعالیه اگر چه از هر سه روش استفاده می‌کند و هر سه مشرب برای او مهم و قابل اعتنا است؛ لکن از آنجا که حکمت متعالیه، مباحث را به‌شکل فلسفی ارائه می‌دهد، این رویکرد فلسفی به هستی موجب می شود تا پایبند به قوانین هستی‌شناختی عقلانی برهانی باشد و هرگز از آن تخطی نکند (صدرالدین شیرازی «ملاصدرا»، الحکمهٔ المتعالیهٔ فی الاسفار العقلیهٔ الاربعهٔ، ج۹، ص۲۳۴؛ صدرالدین شیرازی «ملاصدرا»، العرشیهٔ، ص۱۰۳).

حکمت متعالیه به‌لحاظ روش و مشرب نیز حکمت برتر است زیرا حکمای پیش از صدرالمتألهین، هرکدام عمدتاً از یک راه به پژوهش و تبیین نظریات خود پرداخته‌اند؛ چنان‌که حکمت مشاء عقل‌محوری را برگزید و حکمت‌اشراق کشف و شهود را و متکلمان نیز با ظواهر کتاب و سنت، بحث و جدال را سرلوحه کار خود قرار دادند؛ اما صدرالمتألهین هر سه این عناصر را به هم متصل و مربوط ساخت.

امام خمینی در کتاب شرح چهل حدیث گلایه‌های خویش را از نقد غیرعلمی دانشمندانی همچون ملاصدرا این‌گونه بیان می‌کنند: «جناب صدرالمتألهین را، که سرآمد اهل توحید است، زندیق می‌خوانیم و از هیچ‌گونه توهینی دربارهٔ او دریغ نمی‌کنیم. از تمام کتاب‌های آن بزرگوار مختصرمیلی به مسلک تصوف ظاهر نشود [با این حال] او را صوفی بحت می‌خوانیم. کسانی که معلوم‌الحال هستند و به لسان خدا و رسول ملعونند می‌گذاریم، کسی [را] که با صدای رسا داد ایمان به خدا و رسول و ائمه هدی(ع) می‌زند لعن می‌کنیم! من خود می‌دانم که این لعن و توهین‌ها به مقامات آنها ضرری نمی‌زند؛ بلکه شاید به حسنات آنها افزاید و موجب ارتفاع درجات آنها گردد؛ ولی اینها برای خود ماها ضرر دارد و چه بسا باشد که باعث سلب توفیق و خذلان ما گردد.»

الفاظ، چندان هم خشک و خالی نیستند!

در دهه چهل شمسی، یک روز مجلس عقد مهمی در تهران برگزار شد که در آن، علاوه بر بستگان خانواده عروس و داماد، جمعی از شخصیت‌ها و اعیان و اشراف حضور داشتند. در بین مدعوین، یک سرهنگ متکبر و متبختر طاغوتی (که نسبت به اهل علم و متدینین، بسیار جسور و گستاخ بود و از هیچ فرصتی برای استهزا و به اصطلاح هو کردن آنان دریغ نمی‌کرد) حضور داشت. زمانی که روحانی عاقد، برای اجرای صیغه عقد وارد مجلس شد و با شروع خطبه خواست کارش را شروع کند، جناب سرهنگ فرصت را برای حمله به دین و احکام و مقررات اسلامی مغتنم شمرد و با صدای بلند که همه می‌شنیدند، گفت:

– آقا، این تشریفات زائد و بیهوده چیست که وقت مجلس را با آن می‌گیرید؟! این الفاظ و عبارات جز اینکه وقت را بیهوده تلف کند، چه خاصیتی دارد؟ بفرمائید مثلاً در گفتن کلمات خشک و خالی «انکحت» و «قبلت» از سوی عروس خانم و آقای داماد به یکدیگر، چه اکسیری نهفته است که اگر نباشند، عروس به داماد حلال نمی‌شود و کار زناشویی انجام نمی‌گیرد؟!

روحانی عاقد، که پیدا بود فرد سخت تیزهوش و حاضر جوابی بود و ظاهراً از وضعیت سرهنگ هم با اطلاع بود، بی‌آنکه عصبانی شود، خیلی آرام و خونسرد، اما محکم و استوار، گفت:

– خفه شو آقا!

سرهنگ طاغوتی، که توقع هرگونه واکنشی را از سوی آن روحانی داشت، جز این نوع برخورد، سخت برآشفت و در حالی که رنگش به شدت سرخ و رگ‌های گردنش سخت متورم شده بود، شروع به اعتراض کرد و گفت: مرتیکه، این چه حرفی است که می‌زنی. به من می‌گویی خفه شوم، خودت...

روحانی عاقد، که پرده اول سناریو را با موفقیت کامل به پایان برده بود، با همان خونسردی پیشین گفت:

– جناب سرهنگ، مگر من چه کردم؟! من که نه توی گوشتان زدم و نه شکمتان را با دشنه دریدم. من فقط دو کلمه (به قول شما) «خشک و خالی» به شما گفتم: «خفه شو»؛ «خفه» و «شو». بفرمایید چه «اکسیری» در به کار بردن این دو کلمه خشک و خالی نهفته است که این‌گونه شما را به شدت برانگیخت و سرکار، مثل کسی که کارد قلبش را شکافته است، از خود واکنش نشان دادید.

روحانی مزبور افزود: از اینکه ناخواسته به شما جسارت شد می‌بخشید. قصدی جز روشن شدن پاسخ سؤال و اعتراض شما نداشتم. می‌بینید که از شنیدن دو کلمه خشک و خالی چگونه برافروخته شدید؛ پس تصدیق می‌فرمایید که استعمال الفاظ و کلمات، چندان هم کاری بیهوده و تشریفاتی زاید نیستند! بلکه خصوصاً وقتی که با قصد و انگیزه‌ای خاص و در موقعیتی ویژه بر زبان افراد می‌آیند، دقیقاً حامل بار معانی خاص بوده و تعهدات ویژه‌ای را میان افراد ایجاد می‌کنند. شارع مقدس اسلام نیز به همین دلیل، از آنها در موارد گوناگون، از جمله در کار خطیر ازدواج بهره گرفته است...

روحانی عاقد سپس بی‌آنکه به سرهنگ رخصت سخن گفتن دهد، رو به جانب عروس کرده و گفت: خب، آیا عروس خانم، بانو .... فرزند... به من وکالت می‌دهند ایشان را به عقد آقای ... فرزند ... درآورم، آیا وکیلم؟...[1]

۱. علی ابوالحسنی (منذر)، ذوق لطیف ایرانی، ص ۱۱۱ به نقل از مجله مکتب اسلام شماره ۶۸۴.

چراغ راه

ازدواج، مایه مهر و الفت دل‌ها و پیوستگی نسبی است

قال‌الامام الهادی(ع): «ان‌الله جل و عز جعل الصهر مالفه للقلوب و نسبهً المنسوب، اوشج به الارحام و جعله رأفه و رحمه، ان فی ذلک لایات للعالمین».

امام هادی(ع) فرمود: خداوند وصلت را مایه الفت دل‌ها و پیوستگی نسبی قرار داد. (به واسطه وصلت) رشته‌های خویشاوندی را به هم پیوست و آن را مایه مهر و محبت ساخت.

در این(پدیده) برای مردمان، حتما نشانه‌هایی(از قدرت و رحمت خداوند) نمایان است.[1]

۱- الکافی، ج ۵، ص ۳۷۳، ح ۷

حکایت خوبان

مودت و رحمت را خدا میان زن و مرد قرار می‌دهد

مردی خدمت پیامبر اکرم(ص) آمد و گفت: ای پیامبر خدا! از کاری در شگفتم و به‌راستی هم که شگفت‌آور است! مردی با زنی ازدواج می‌کند که هرگز، نه او آن زن را دیده و نه آن زن او را، اما همین که ازدواج صورت می‌گیرد و مرد وارد بر زن می‌شود، با یکدیگر (دوست و) همدم می‌شوند و هیچ‌چیز برای آن دو، دوست‌داشتنی‌تر از دیگری نیست. پیامبر خدا(ص) فرمود: و خداوند میان شما مهر و دوستی قرار داد.[1]

۱- تفسیر الثعلبی، ج۷، ص۲۹۹

پرسش و پاسخ

فلسفه تشکیل خانواده(۱)

پرسش:

از منظر آموزه‌های وحیانی اسلام، تشکیل خانواده و پیوند زناشویی چه اهداف و فلسفه‌ای دارد؟

پاسخ:

نهاد خانواده اصلی‌ترین رکن جامعه و بستر فرهنگ‌های گوناگون و زمینه‌ساز خوشبختی و یا بدبختی انسان‌ها، جوامع و امت‌ها است. از این رو اسلام که نقشه راه سعادت و تکامل بشر است عنایت ویژه‌ای به سلامت، رشد، پویایی و استحکام این نهاد سرنوشت‌ساز دارد.

اهمیت و جایگاه تشکیل خانواده

از نظر قدما حیات بر سه قسم است: فردی، خانوادگی و اجتماعی، حکمت عملی عبارت است از: اخلاق - تدبیر منزل و سیاست مدن. آموزه‌های وحیانی اسلام عملا این تقسیم را پذیرفته است. زیرا اسلام برای خانواده، حقوق و تکالیف و مجازات‌های مخصوص و متغایر با حیات اجتماعی و حیات فردی قائل است. پس آن را نوعی دیگر از حیات می‌داند. از منظر آموزه‌های وحیانی اسلام، زندگی خانوادگی یک شرکت نظیر سایر شرکت‌های اجتماعی نیست، بلکه نوعی است مغایر با همه آنها، همه آنها یک نوع و تشکیل خانواده و زندگی مشترک خانوادگی نوعی دیگر است.

نگاه تمدن جدید به زندگی خانوادگی

تمدن جدید و فلسفه نوین از اهمیت و استقلال حیات خانوادگی کاسته است و پیوندهای آن را سست کرده است. بسیاری از وظایف خانوادگی و حقوقی خانواده را از خانواده گرفته، به اجتماع بزرگ یعنی به دولت‌ها و پانسیون‌ها و کودکستان‌ها و غیره داده است و طرفدار این است که خانواده نوعی جدا از سایر نهادهای اجتماع نیست و لذا باید حقوق و تکالیف و مجازات‌ها و تربیت‌های مشابهی با آن‌ها داشته باشد.

فلسفه تشکیل خانواده

روح زندگی خانوادگی و تعریف آن، اختصاص دو انسان است یکی مرد و دیگری زن به یکدیگر، نقطه مقابل این دی